



آبر قلقلکی

● فرزانه فراهانی

● تصویرگر: ویدا کریمی

آبر کوچولو دلش خنده می خواست.

به دریا لبخند زد. به کوه لبخند زد. به جنگل هم لبخند زد. یکهو باد آمد و دورش چرخید. قلقلکش داد؛ تند و تندتر. ابر غش غش خندید. از خنده ی زیاد اشکش درآمد. یک نم، دو نم، و نم‌های تند و تندتر. آن روز ابر کوچولو از خنده ی زیاد شرشر بارید.

سبز بازیگوش

● مریم عاطفی

لگه ی زرد نشسته بود یک گوشه. لگه ی آبی آمد پیشش و گفت: «می آبی بازی؟»
 لگه ی زرد گفت: «چی بازی؟»
 لگه ی آبی گفت: «چرخ و فلک.»
 آبی و زرد دست هم را گرفتند. چرخیدند و چرخیدند و چرخیدند.
 یک دفعه یک لگه ی بزرگ سبز پهن شد روی زمین. لگه ی سبز که سرش گیج می رفت، از خودش پرسید: «من کی ام و من کی ام؟ من چی ام و من چی ام؟»
 وقتی آرام شد، نگاهی به خودش کرد و گفت: «وای! من یک زرد-آبی بازیگوشم!»

